



دعوت من به جبراندیشی نیست به تقدیراندیشی است

بیژن عبدالکریمی گفت: دعوت من به تقدیر اندیشی و فهم مقدورات تاریخی است که چارچوب های اجتماعی و تاریخی فراهم می کند. فرهنگ، آزادی را از بین نمی برد بلکه انسان همواره در یک امکاناتی پرتاب شده است.

بیژن عبدالکریمی گفت: دعوت من به تقدیر اندیشی و فهم مقدورات تاریخی است که چارچوب های اجتماعی و تاریخی فراهم می کند. فرهنگ، آزادی را از بین نمی برد بلکه انسان همواره در یک امکاناتی پرتاب شده است.

به گزارش خبرنگار مهر، نخستین نشست از سلسله نشست های «تأملاتی پیرامون مقوله فرهنگ در جهان معاصر» با تأکید بر مسائل ایران به همت اندیشگاه فرهنگی سازمان اسناد و کتابخانه ملی بعد از ظهر دیروز، با سخنرانی دکتر بیژن عبدالکریمی برگزار شد.

عبدالکریمی در این نشست گفت: ادعای من این است که فرهنگ در روند انحطاطی قرار گرفته است و در سطح جهانی با انحطاط فرهنگی مواجه هستیم. سنت های فکری نیچه مانند مرگ خدا، مرگ ارزش و پست مدرنیسم با مفهوم سوژه در ارتباط هستند و با آن همدلی خواهند کرد. ادعای من ادعای عصبی کننده ای است. چطور می توان از خطر مرگ انسان سخن گفت؟ من به عنوان معلم و دانش آموخته فلسفه سخن می گویم و سخن من دیوان سالارانه نیست.

وی گفت: من نگاه رادیکال به وضع فرهنگی دارم. من عنصر سیاسی نیستم و بحث سیاسی نیست و موضع من خصمانه هم نیست. گوشزدهایی می کنم و سعی می کنم حصارهایی ایجاد کنم تا در واقع در جامعه تأملات حوزه فرهنگ را بالا ببریم. دعوت من به جبر اندیشی نیست بلکه دعوت من به تقدیر اندیشی و فهم مقدورات تاریخی است که چارچوب های اجتماعی و تاریخی فراهم می کند. آزادی بشر چنین نیست که در یک افق بی پایان آزاد باشد. اندیشیدن بر موقعیت کنونی می تواند نقطه آغازی برای آشکار کردن امکانات باشد.

وی افزود: وقتی از مرگ فرهنگ سخن می گوئیم چه نشانه هایی وجود دارد؟ در ابتدا باید بیانیشیم فرهنگ چیست. تعریف فرهنگ دشوار است و این مفهوم دارای تعاریف متعددی است. همه درکی اجمالی از فرهنگ داریم. فرهنگ مفهوم بسیار پیچیده ای از آگاهی ها، احساسات، هنرها، دانش ها، نمادها و ارزش های اخلاقی، آیین ها، افسانه ها، اسطوره ها و آداب رسوم و سنن و احکام و قوانین است. آن چیزی است که مردم با آن زندگی می کنند و می میرند.

وی در ادامه گفت: مسیر مشترک زندگی انگیزش و کنش انسان، طرح های آشکار، ابعاد نهانی، طرح های پنهان و آشکار و در ساختارها و نهادها وجود دارد. صور ناب فرهنگ است محسوس نیست. عظمت یک مسجد دیدنی است اما تپش قلبی مومن در برابر خدا محسوس نیست. بیگانگان زبان مولانا و حافظ را می فهمند اما احساسان ناب ادبی با نگاه توریستی قابل درک نیست. در غرب صنایع و آسمان خراش ها قابل درک و ملموس است اما روح دکارت را دریافتن قابل فهم نیست. در عوض صور برونی قابل دسترسی است. طرح های پنهان را اهل تفکر می بینند. اهل سیاست نمی بینند. هویت بخشی از فرهنگ است. هویت ایرانی بودن، مسلمان بودن، شیعه بودن و تمایز خود از دیگری را مرزهای یک جامعه و باورهای آن معین می کند و میان اقوام گوناگون مرزهای هویتی وجود دارد.

وی با بیان اینکه فرهنگ مشخص کننده انواع اجتماعات انسانی است گفت: وجود انسجام و اشتراک و نظم و انتظام در زندگی، روح مشترکی را به وجود می آورد و یک نوع انسجام شکل می گیرد و سبب می شود که انسان ها از الگوهای فرهنگی تبعیت کنند و از تنهایی نجات یابند. این حال و هوای مشترک سبب می شود که افراد از تنهایی دور شوند. البته باید توجه داشت فرهنگ الگوی کلی نیست و دورن فرهنگ ها فردیت خاصی داریم. کلیتی وجود دارد ولی وقتی می گوئیم شیوه زیست مشترک است، تفرد هم هست اما یک شیوه زیست مشترک وجود دارد. کلیت وجود دارد و افراد احساس نزدیکی می کنند اما اختلاف هم وجود دارد.

عبدالکریمی، فرهنگ را عامل معنا دهی به زندگی، محبت دهی، ترسیم کننده معانی و ایده آل ها و تمایلات افراد دانست و افزود: قرون وسطی یک الگوی رفتاری را تعیین می کند مانند تربیت قدیس و توسل به مسیح. نحوه بودن در دوران مدرن، توسل به نیوتن و تسلط بر طبیعت است. هر فرهنگی الگویی انسانی عرضه می کند. فرهنگ است که استعدادها را محقق می کند. رابطه آزادی و فرهنگ چیست؟ فرهنگ، الگوهای خاصی را تحمیل می کند.

وی تأکید کرد: فرهنگ، البته آزادی را از بین نمی برد بلکه انسان همواره در یک امکاناتی پرتاب شده است. انسان موجوی نیست که از صفر آغاز شود. انسان حلقه آغازین نیست. حلقه وسط هزارتوی زنجیره هاست. هر انتخابی مبتنی بر امکاناتی است که برای فرد تعیین شده است.

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی در ادامه گفت: برای درک بهتر فرهنگ باید این مفهوم را در مقایسه با مفاهیم غربی درک کنیم. وجود مشترکاتی مانند میل به جنس مخالف، فرزند دوستی، گرسنگی و تشنگی. مراد از گزینه چیست؟ گرایش های درونی ارگانیسم و گرایش های درونی و ذاتی در انسان دیده می شود که اکتسابی نیستند و به طور خودکار در انسان وجود دارند. برنامه هایی که از پیش تعیین شده اند. گزینه بدون آموزش وجود دارد. تعریف گزینه در مورد انسان نیز صادق است ولی به نظر می آید که ما در انسان ها رفتاری نداریم که به نحو مطلق حاصل عوامل زیستی باشند. رفتار انسانی برای ارضای تمایلات مبتنی بر تجربیات اکتسابی است. همه رفتارهای انسانی رفتارهای فرهنگی نیز هست. در ارگانیسم انسانی عوامل زیستی وجود ندارد. میل به جنس مخالف طبیعت انسان است.

وی افزود: یونگ اظهار می کند پدیده های زیست شناسی در همان حال که زیستی هستند پرمعنا نیز هستند. یونگ معتقد است، رفتارهای بیولوژیکی انسان آمیخته با فرهنگ و تاریخ است و در همه رفتارهای انسانی عنصر فرهنگ وجود دارد. امور بیولوژیک از طریق وراثت انتقال می یابد اما با توجه به اندیشه های یونگ محصول قرون و آثار و اجداد اونیز هست. باید علاوه بر توارث ژنتیک از توارث فرهنگی نیز سخن بگوییم که به صورت ارثی به نسل های بعدی منتقل می شود.

وی در ادامه گفت: حافظه ژنتیک، موضوعی است برای کسانی که تجربه ای نداشتند مانند نوزادان که از گرما چیزی نمی دانند اما تجربه گرما در کدهای ژنتیک آنها ضبط شده است. علاوه بر این یونگ الگوهای ناخود آگاه را بیان می کند و یک مطلب جدید ارائه می دهد او به ناخود آگاه جمعی اشاره می کند. از نظر او فقط فرد نیست که ناخود آگاه دارد، جامعه هم ناخود آگاه دارد دکتر شریعتی معتقد بود که کسی که ناخود آگاه را کشف کند، تأثیرگذار خواهد بود. ما از گذشته تأثیر می گیریم. از نظر یونگ ناخود آگاه در همه افراد یکسان است و ناخود آگاهی جمعی ناشی از فرهنگ انسان هاست و حاصل اندیشه و تفکرات گذشتگان و حاصل فرهنگ گذشتگان است. حتی اگر با یونگ مخالف باشیم نمی توانیم مرزی بین فرهنگ و توارث را ایجاد کنیم.

وی ضمن تأکید بر اینکه قصد ندارم آزادی را انکار کنم، گفت: اینکه من ایرانی هستم، یک امکانی را برای من تعیین می کند. من فارسی زبان هستم و نمی توانم از زبان انگلیسی مانند یک هندی استفاده کنم. ما نمی توانیم از امکانات تاریخی آزاد شویم اما قدرت انتخاب داریم. یونگ غربی است اما با شرق ارتباط برقرار می کند. گرایش به شرق دارد. گون، فرانسوی است اما به مصر هجرت می کند.

عبدالکریمی ادامه داد: موضوع دیگر بحث طبیعت و فرهنگ است که ساخته و پرداخته بشر است و بین امر انسانی و امر طبیعی تفاوت زیاد است. امر انسانی با امر طبیعی یکی نیست. موضوع دیگر، نحوه بودن انسان است که عده ای صرفاً آن را به مولکول ها و دی ان ای باز می گردانند که اصطلاحاً همان تلقی ماتریالیستی است. با این توصیف انسان نیز محو خواهد شد و کسانی مانند فویر باخ قصد دارند که از عشق، اخلاق، دین و... دفاع کنند. اما در متون دینی انسان موجودی ممتاز است و روح یک امر الهی در ذات بشر است. در دوره جدید اگزیستانسیالیست ها مدعی بودند که انسان، موجودی استثنایی است و این همان مفهوم دازاین هایدگر و در حقیقت همان مفهوم اگزیستانس در فلسفه است. موضوع دیگر موضوع امر طبیعی و امر انسانی است و این که چه نسبتی بین آنها وجود دارد؟ همه چیز را می توانیم با چپستی سوال کنیم اما از انسان باید با کیستی پرسش نماییم.

وی در پایان گفت: در فلسفه خطای بزرگی صورت گرفته و آن این است که از اشیا دیده شده اوصافی به دست آمده باید همه چیز از جمله انسان را با اوصافی که از اشیا گرفته شده بشناسیم. شوپنهاور کتابی دارد با این عنوان جهان به منزله تصور و می گوید ما به نومن دسترسی نداریم، به فنومن دسترسی داریم. جهان در افقی فرهنگی است که به ما بازنمایی می شود. اگر از طبیعت هم سخن بگوییم طبیعت محض نداریم. کوه را که می بینیم با یک پدیده عریان مواجه هستیم. کوه در افق فرهنگی یونان جایگاه خدایان است. فلذا اگر فرهنگ نباشد انسان نخواهد بود.